



## بیانات مقام معظم رهبری در خطبه های نماز جمعه ( 19 رمضان 1416 ) - 20 / بهمن / 1374

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين. الحمد لله كل ما حمد الله شيء و كما يحب الله ان يحمد و كما هو اهله و كما ينبغي لكرم وجهه و عز جلاله. احمده و أستعينه و أستغفره و اتوكل عليه و أصلي و أئمت علي حبيبه و نجيبه و خيرته في خلقه و حافظ سره و مبلغ رسالاته ؛ بشير رحمته و نذير نعمته. سيدنا و نبينا ابي القاسم محمد و علي آله الأطيبين الأطهرين المنتجبين، الهداة المهديين المعصومين، سيما بقية الله في الارضين. و صلّ علي ائمة المسلمين و حماة المستضعفين و هداة المؤمنين. اوصيكم عباد الله بتقوي الله.

امروز نوزدهم ماه مبارك رمضان و روزي از روزهاي دهه فجر است. مثل اين روز، در طول سال، به تعداد معدودي براي ملت ايران ؛ بلکه دنياي اسلام سراغ داريم.

در خطبه اول، مايلم مطالبی را درباره شهيد بزرگ تاريخ اسلام که شهيد اين ايام است، عرض کنم تا قدری محفل عظيم و باشکوه خودمان را به ياد مبارك اميرالمؤمنين عليه الصلاة والسلام منور کنیم. در خطبه دوم هم، درباره مسائل مهم و فراموش نشدنی ملت ايران که انقلاب است، قدری صحبت می کنم. امسال حظّ و نصيب بنده از حضور در نماز جمعه در ماه رمضان کم بود. قبلاً به خودم وعده می دادم که چند جمعه در اين ماه مبارك، در نماز حضور پیدا کنم ؛ ولي متأسفانه نشد. امروز مايلم هم به ياد اميرمؤمنان عليه الصلاة والسلام و هم به ياد فرزند نام آور و بزرگ آن مظلوم هميشگی تاريخ، يعني امام راحلما که ايام دهه فجر متعلق به او و سرشار از ياد پرشکوه اوست، صحبت کنم.

درباره اميرالمؤمنين عليه الصلاة والسلام، قريب هزار و چهارصد سال است که گویندگان، نویسندگان، متفکران، شعرا، مرثيه سرايان، مادحان اهل بيت و همه - از مسلمان و غيرمسلمان ؛ از شيعه و غيرشيعه - سخن گفته اند و تا ابدالذهر هم خواهند گفت. با اين همه درباره اين بزرگوار، به قدری دایره سخن گسترده است که از هر طرف وارد شويم، ناگفته هايی را مشاهده می کنیم. من فکر می کردم که اگر بخواهم امروز یک جمعبندي از شخصيت اميرالمؤمنين عليه الصلاة والسلام ارائه کنم، چه بايد بگويم؟ منظورم آن جوهر ملکوتي و غيرقابل دستيابی اين انسان الهی نیست که امثال بنده به آن راهی نداريم ؛ منظورم همان بخش از چهره و هویت و شخصيت اوست که انسانها می توانند آن را ببينند، به آن بينديشند و از آن سرمشق بگیرند. دیدم کار یک خطبه و یک ساعت نیست. اين شخصيت، ابعاد بسيار عظيمی دارد ؛ «هو البحر من اي التواحي أنيته». نمی شود آن ابعاد را جمعبندي کرد و به مخاطب گفت که اميرالمؤمنين عليه الصلاة والسلام اين است. آری ؛ می توانيم از ابعاد مختلف وارد شويم و به قدر فهم، همت و بصيرت خودمان، مطالبی درباره اين بزرگوار عرض کنیم. من فکر کردم، دیدم شايد بشود صد صفت و خصوصيت - که تعبير «صد» در بعضی از روايات بزرگان هم آمده است - در اميرالمؤمنين عليه الصلاة والسلام پیدا کرد ؛ چه خصوصيات معنوي، مثل علم، تقوا، زهد، حلم و صبر آن حضرت - که خصال نفساني اوست - چه خصوصيات رفتاري ايشان، در مقام یک پدر، یک شوهر، یک شهروند، یک سرپاز، یک فرمانده، یک حاکم و يا خصوصيات او در برخورد با مردم، در مقام یک انسان متواضع، یک عادل، یک تدبّرکننده کارهاي مردم و یک قاضي. شايد بتوان صد صفت از اين نوع براي اميرالمؤمنين عليه الصلاة والسلام برشمرد که اگر اين صد صفت را کسی بتواند با بياني جامع، گویا و رسا بيان کند، قادر خواهد بود تصوير نسبتاً کلامي از آن حضرت ارائه دهد. منتها به قدری دایره اين صفات، باز، وسيع و گسترده است که براي هر صفت يا خصوصيت، اقلاً بايد یک کتاب نوشت. فرض بفرماييد، راجع به ايمان اميرالمؤمنين عليه الصلاة والسلام. البته خصوصيتی که من امروز می خواهم درباره آن صحبت کنم، ايمان نیست. اميرالمؤمنين عليه الصلاة والسلام، انساني مؤمن بود ؛ يعني یک فکر، یک ايمان و یک



عقیده در اعماق وجود او راسخ بود. خوب این یک کلمه است. این ایمان را با چه کسی مقایسه کنیم که عظمت ایمان امیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلام معلوم شود؟ خود او می فرماید: «لو كشف الغطاء مزدتدت یقیناً»؛ یعنی اگر پرده غیب برافتد و من غیب را - یعنی ذات مقدس باری تعالی، فرشتگان، بهشت، جهنم و همه آنچه ادیان از غیب و ملکوت این عالم بیان کرده اند - با همین چشم ظاهر ببینم، یقین من از آنچه هست، بیشتر نخواهد شد. یعنی این یقین و ایمان، مانند یقین کسی است که با چشم سر همه چیز را دیده است. شاعر عرب می گوید:

اشهد بالله لقد قال لنا  
محمّد والقول منه ما خفا  
لو انّ ایمان جمیع الخلقه  
ممن سكن الارض و من حلّ السماء  
یجعل فی کفة میزان لکی  
یوفی بایمان علی ما وفا

اگر ایمان همه خلایق را در یک کفه ترازو بگذارند و ایمان امیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلام را در کفه دیگر؛ باز هموزن ایمان علی نخواهد شد. یا فرض بفرمایید «سابقه اسلام» ایشان که از اوان نوجوانی به خدا ایمان آورد، این راه را پذیرفت و با همه وجود تا لحظه آخر پیمود، موضوعی است که با یک کلمه نمی توان بیان کرد. ابعاد شخصیت آن حضرت، بسیار عظیم و وسیع است. ما بسیاری از بزرگان را دیده ایم، شناخته ایم و یا در کتابها شرح احوالشان را خوانده ایم. بزرگانی که انسان وقتی آنها را درست تصوّر می کند، حقیقتاً در مقابلشان احساس حقارت می کند. مثل این است که انسان سر را به طرف آسمان بلند کند و ماه، زهره، مشتری، زحل یا مریخ را ببیند. چقدر این ستاره ها بلندند! چقدر بزرگند! چقدر نورانی اند! ولی چشم نزدیک بین و ضعیف ما نمی تواند بفهمد که فرق ستاره مثلاً مشتری یا زهره، با ستاره ای که به وسیله ابزارهای فنی و تلسکوپهای قوی آن را دیده اند و می گویند که میلیونها سال نوری و یا یک کهکشان با ما فاصله دارد چیست. هر دو ستاره اند، هر دو را چشم ما، شبها در آسمان می بیند؛ اما این کجا و آن کجا! ما این قدر از عظمتها دوریم که نمی توانیم فرق امیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلام را با بزرگان و اکابری که بشر در تاریخ، در اسلام، در کتابها، در عالم علم و در هر صحنه و عرصه ای سراغ دارد، درست تشخیص دهیم. امیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلام موجود عجیبی است. من و شما امروز شیعه علی بن ابی طالب علیه السلام محسوب می شویم و باید به او اقتدا کنیم. اگر از ابعاد شخصیت آن حضرت چیزی ندانیم، در هویتمان اشکال به وجود خواهد آمد. یک وقت است کسی ادعایی ندارد، ولی ما ادعا داریم؛ می خواهیم علوی باشیم و جامعه مان، جامعه علوی باشد. ما شیعیان در درجه اوّل و مسلمین غیرشیعه در درجه دوم با چنین مسأله ای مواجهیم. البته همه مسلمانان امیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلام را قبول دارند؛ منتها شیعه با کیفیت و عظمت دیگری آن بزرگوار را می بیند و می شناسد.

من امروز به نظرم رسید که مختصری درباره شجاعت امیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلام صحبت کنم و اگر وقت شد یکی دیگر از خصوصیات آن حضرت را هم عرض خواهیم کرد. شجاعت، صفت بسیار عظیم و سازنده ای است. اثر شجاعت در میدان جنگ این است که انسان از خطر نمی هراسد؛ وارد میدان خطر می شود، نیروی خود را به کار می اندازد و نتیجه اش هم این است که بر دشمن پیروز می گردد.

مردم دنیا از شجاعت چنین شناختی دارند. اما غیر از میدان جنگ، میدانهای دیگری هم برای بروز شجاعت وجود دارد که اثر شجاعت در آنها از میدان جنگ مهمتر است. میدان زندگی، میدان تلاقی حق و باطل، میدان معرفت، میدان تبیین حقایق و میدان موضع گیریهایی که در طول زندگی برای انسان پیش می آید از آن جمله است. شجاعت در چنین میدانهایی است که اثر خود را نشان می دهد. یک آدم شجاع، وقتی حق را دید و شناخت، آن را دنبال می کند، از چیزی نمی هراسد، رودر بایستی مانع او نمی شود، خودخواهی مانع او نمی شود، عظمت جبهه دشمن یا مخالف، مانع او نمی شود. اما یک آدم غیرشجاع چنین نیست. بحث این است که گاهی بنای حقیقت، با شجاع نبودن انسانها - بخصوص اگر دارای منزلت و مرتبه ای در جامعه باشند - فرو می ریزد. به عبارت دیگر، گاهی حقی



به خاطر شجاع نبودن یک انسان در اظهارنظرش، ناحق می شود و باطلی به کسوت حق درمی آید. این جا اگر شجاعت اخلاقی، شجاعت اجتماعی و شجاعت در عرصه زندگی - که بالاتر از شجاعت در میدان جنگ است - وجود داشته باشد، چنین مسائلی پیش نمی آید.

امیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلام که بزرگترین شجاعان بود، در میدان جنگ هرگز به هیچ دشمنی پشت نکرد. این، ارزش کمی نیست. شما در داستان جنگهای صدر اسلام - در جنگ خندق که همه به خود لرزیدند و علی جلو رفت؛ در فتح خیبر، در احد، در بدر و در حنین - شجاعت امیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلام را می بینید. آن حضرت در بعضی از این جنگها، بیست و چهار ساله بوده، در بعضی جنگها بیست و پنج ساله بوده و در بعضی جنگها سی سال بیشتر نداشته است. یک جوان بیست و هفت، هشت ساله، با شجاعت خود در میدان جنگ، اسلام را پیروز کرد و آن عظمتها را آفرید. این، مربوط به شجاعت امیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلام در میدان جنگ بود. اما من عرض می کنم: ای علی بزرگ! ای محبوب خدا! شجاعت تو در میدان زندگی به مراتب از شجاعت تو در میدان جنگ بالاتر بود. از چه وقت؟ از جوانی. شما ماجرای سبقت در اسلام آوردن آن حضرت را نگاه کنید! علی هنگامی قبول دعوت کرد که همه به دعوت پشت کرده بودند و کسی جرأت اسلام آوردن نداشت. این یک نمونه شجاعت است. البته یک حادثه را که شما در نظر می گیرید - مثل همین حادثه - ممکن است از ابعاد گوناگون، برای خصوصیات مختلف، مثال باشد که فعلاً از نظر شجاعانه بودن این کار به آن نگاه می کنیم. پیغمبر اکرم صلوات الله وسلامه علیه، در حال ابلاغ پیامی در یک جامعه بود که همه عوامل آن جامعه، ضد آن پیام محسوب می شدند. جهالت و نخوت مردم، اشرافیت اشراف مسلط بر مردم و منافع مادی و طبقاتی شان، در مقابل آن پیام ایستاده بود. چنان پیامی در چنان جامعه ای چه شانسی داشت؟ پیغمبر اکرم چنان پیامی را مطرح فرمود و اول هم به سراغ نزدیکان خود رفت؛ چون خداوند به او فرموده بود: «و انذر عشیرتک الاقربین». اما عموهای متکبر، با سرهای پرنخوت و پرباد غرور و بی اعتنا به حقایق، که در مقابل هر حرف حساب، بنای هوچیگری و تمسخر می گذاشتند، با این که پیامبر اکرم پاره تنشان بود و آنها هم عرق و عصبیت خویشاوندی داشتند - همه مردم آن روزگار چنین تعصبی داشتند و برای یک خویشاوند گاهی ده سال می جنگیدند - چشمهایشان را پوشاندند و از او روی برگرداندند.

آری؛ هنگامی که آن خویشاوند، مشعل اسلام را بر سر دست بلند کرد، بی اعتنایی کردند، اهانت کردند، تحقیر کردند، مسخره کردند. اما علی که جوانی بیش نبود، به پا خاست و گفت پسرعمو! من ایمان می آورم. البته وی قبلاً ایمان آورده بود؛ اما در جلسه خانوادگی، ایمان خود را علنی کرد. امیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلام، آن مؤمنی است که در طول مدت سیزده سال بعثت، جز همان چند روز اول، هرگز ایمانش مخفی نبود. دیگر مسلمانان، چند سال ایمان مخفی داشتند؛ اما همه می دانستند که علی از اول ایمان آورده است.

این را درست در ذهنتان تصوّر کنید: در و همسایه اهانت می کنند، بزرگان جامعه اهانت و سختگیری می کنند، شاعر مسخره می کند، خطیب مسخره می کند، پولدار مسخره می کند، آدم پست و رذل اهانت می کند؛ ولی انسانی نوجوان در میان امواج سهمگین مخالف، محکم و استوار مثل کوه می ایستد و می گوید: «من خدا و این راه را شناخته ام» و برآن پافشاری می کند. شجاعت این است. در تمام مراحل زندگی امیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلام، این شجاعت نمایان بود. در مکه این شجاعت بود. در مدینه این شجاعت بود. در بیعت با پیغمبر این شجاعت بود. نبی اکرم صلی الله علیه وآله وسلم چندین بار به مناسبتهایی از مردم بیعت گرفت. یکی از این بیعتها که شاید از همه سختتر بود، «بیعت الشجرة» یا بیعت رضوان در ماجرای حدیبیه است. وقتی کار سخت شد، پیغمبر اکرم آن هزار و چند صد نفری را که دور و برش بودند، جمع کرد و فرمود: «از شما بر مرگ بیعت می گیرم. نباید فرار کنید. باید آن قدر بجنگید تا پیروز و یا کشته شوید!» گمان می کنم آن حضرت جز همین یک بار، در هیچ جای دیگر چنین بیعتی از مسلمانان نگرفته است. باری؛ در میان آن جمعیت، همه رقم آدمی حضور داشت. آدمهای سست ایمان و -



آن طور که نقل می کنند - آدمهایی منافق در همین بیعت بودند. اولین کسی که بلند شد و گفت: «یا رسول الله! بیعت می کنم» همین جوان نوری بود. جوانی بیست و چند ساله دستش را دراز کرد و گفت: «با تو بر مرگ بیعت می کنم». بعد، دیگر مسلمانان تشجیع شدند و یکی پس از دیگری با پیغمبر بیعت کردند. آنهايي هم که دلشان نمی خواست، ناگزیر از بیعت شدند. «لقد رضي الله عن المؤمنين اذ يبايعونك تحت الشجرة فعلم ما في قلوبهم». شجاعت امیرالمؤمنین علیه الصلاة والسلام این گونه بود. در زمان پیغمبر، هرگاه که جای اظهار وجود جوهر انسانی بود، آن بزرگوار جلو می آمد و در همه کارهای دشوار سبقت می گرفت. روایت است که مردی نزد عبدالله بن عمر رفت و گفت: «من علی را دشمن می دارم.» شاید از آن جایی که می دانست آن خانواده چندان میانه ای با علی ندارند، خواست مثلاً خودشیرینی کند. عبدالله بن عمر گفت: «ابغضك الله. اتبغض رجلاً سابقة من سوابقه خير من الدنيا و ما فيها»؛ خدا تو را دشمن بدارد! آیا با مردی دشمنی می کنی که سابقه ای از سوابق او معادل با همه دنیا و مافیها و بهتر از همه دنیا و مافیهاست؟

این، آن امیرالمؤمنین بزرگ است. این، آن علی درخشان تاریخ است؛ خورشیدی که قرنهای درخشیده و روزبه روز درخشانتر شده است. این بزرگوار، هر جا که گوهر انسانی وجودش لازم بود، حضور داشت؛ ولو هیچ کس نبود. می فرمود: «لا تستوحشوا في طريق الهدى لِقَلَّةِ اهله»؛ اگر در اقلیتید و همه یا اکثریت مردم دنیا با شما بدند و راهتان را قبول ندارند، وحشت نکنید و از راه برنگردید. وقتی راه درست را تشخیص دادید، با همه وجود آن را بپیمایید. این منطق امیرالمؤمنین علیه الصلاة والسلام بود؛ منطقی شجاعانه که آن را در زندگی خود به کار بست. در حکومت خود هم که کمتر از پنج سال طول کشید، باز همین منطق امیرالمؤمنین علیه الصلاة والسلام بود. هرچه نگاه می کنید، شجاعت است. از روز دوم بیعت با امیرالمؤمنین علیه الصلاة والسلام، این بزرگوار درباره قطیعی که قبل از ایشان به این و آن داده شده بود فرمود: «و الله لو وجدته تزوج به النساء و ملك به الاماء»؛ به خدا اگر ببینم املاکی را که قبل از من به ناحق کسانی به شما داده اند و مهریه زنانان قرار داده اید، یا با پول فروش آن، کنیز خریده اید، ملاحظه نمی کنم و همه آنها را برمی گردانم. آن گاه شروع به اقدام کرد و آن دشمنیها به وجود آمد. شجاعت از این بالاتر! در مقابل لجوجترین افراد، شجاعانه ایستاد. در مقابل کسانی که در جامعه اسلامی نام و نشانی داشتند، شجاعانه ایستاد. در مقابل ثروت انباشته شده در شام که می توانست دهها هزار سرباز جنگجو را در مقابل او به صف آرایي وادار کند، شجاعانه ایستاد. وقتی راه خدا را تشخیص داد، ملاحظه احادی را نکرد. این شجاعت است. در مقابل خویشاوندان خود نیز ملاحظه نکرد. گفتن این حرفها آسان است؛ اما عمل کردن به آنها بسیار سخت و عظیم است. زمانی ما این مطالب را به عنوان سرمشقهای زندگی علی علیه السلام بیان می کردیم و باید حقیقت قضیه را اعتراف کنم که درست به عمق این مطالب پی نمی بردیم. اما امروز که وظیفه حساس اداره جامعه اسلامی در دست امثال بنده است و با این مطالب آشنا مییم، می فهمیم که چقدر علی علیه السلام بزرگ بوده است. عزیزان من؛ برادران و خواهران نمازگزار مؤمن! اگرچه این مطالب را من بیشتر برای خودم و برای کسانی که دستی در کارها دارند و مثل خود ما، دوششان زیر بار بخشی از اداره جامعه اسلامی است، می گویم؛ اما مربوط به همه است و فقط مربوط به قشر یا جماعت خاصی نیست. امیرالمؤمنینی که توانست کاری کند که میلیونها انسان، اسلام و حقیقت را به برکت شخصیت او بشناسند، این گونه زندگی کرد. امیرالمؤمنینی که نزدیک به صد سال بر روی منبرها او را لعن و همه جای دنیای اسلام علیه او بدگویی کردند؛ آن یگانه ای که هزاران حدیث جعلی علیه او و حرفهایش ساختند و به بازار افکار عرضه کردند، چنین بود که توانست بعد از گذشت این سالهای طولانی، خود را از زیر بار اوهام و خرافات بیرون آورد و قامت رسایش را در مقابل تاریخ نگه دارد. گوهری مثل علی است که می ماند. خار و خاشاک و زباله و گل و لای، او را آلوده نمی کند و جوهرش را نمی کاهد. اگر قطعه ای الماس را در گل هم بیندازند، الماس است و بالاخره خود را نشان خواهد داد. باید این چنین جوهر پیدا کرد. هر فرد مسلمان باید این مشعل عظیم را بر بالای



قله حیات ببیند و به سمت آن حرکت کند.

هیچ کس ادعا نکرده است که ما می توانیم مثل علی بن ابی طالب علیه السلام حرکت کنیم. بی خود هم نباید به این و آن گفت که: «شما چرا مثل علی عمل نمی کنید؟» از قول امام سجاد، زین العابدین علیه السلام که خود او هم معصوم بود، روایت است که وقتی درباره عبادت ایشان صحبت کردند و سخن از عبادت امیرالمؤمنین به میان آمد، حضرت گریست و فرمود: «ما کجا، امیرالمؤمنین کجا! مگر ما می توانیم مثل علی باشیم؟» تا کنون هیچ کس از بزرگان عالم نتوانسته است. نه ادعا کرده، نه خیال کرده و نه چنین اشتباهی به مغز او راه پیدا کرده است که خواهد توانست مثل امیرالمؤمنین علیه الصلاة والسلام حرکت یا کار کند. مهم این است که جهت، جهت امیرالمؤمنین علیه الصلاة والسلام باشد. آن بزرگوار در نامه ای که به عثمان بن حنیف نوشت و در نهج البلاغه هست، بعد از آن که وضع زندگی خود را چنین شرح داد که «الا و ان امامکم قداکتفی من دنیاه بطمریه»؛ اضافه فرمود: «الا و اتکم لاتقدرون علی ذلک»؛ مبادا خیال کنید شما می توانید رفتاری مثل من داشته باشید.

او یک رب النوع است؛ یک وجود دست نیافتنی، ولی الگوست. سعی کنیم به سمت این الگو برویم. کسی نمی تواند شجاعت علی علیه السلام را داشته باشد. نزدیکترین انسانها به امیرالمؤمنین علیه الصلاة والسلام، جناب عبدالله بن عباس، پسر عمو، شاگرد، رفیق و همراز و مخلص و محب واقعی آن حضرت بود. وقتی خطایی از آن بزرگوار سر زد - مقداری از اموال بیت المال را که فکر کرده بود سهم او می شود، برداشته و به مکه رفته بود - امیرالمؤمنین علیه الصلاة والسلام چنان نامه ای به وی نوشت که با خواندن آن، مو برتن انسان راست می ایستد. تعبیر امیرالمؤمنین علیه الصلاة والسلام در نامه، خطاب به عبدالله بن عباس این است که «تو خیانت کردی!» آن گاه می فرماید: «فانتک ان لم تفعل»؛ اگر این کاری که گفتم نکنی، «ثم امکننی الله منک»؛ بعد دستم به تو برسد، «لاعذرنا الی الله فیک» پیش خدا درباره تو خودم را معذور خواهم کرد. یعنی من سعی می کنم به خاطر تو، پیش خدا خجل و سرافکنده نشوم. «و لأضربنک بسیفی الذی ما ضربت به احداً الا دخل الثار»؛ تو را با همان شمشیری خواهم زد که به هر کس این شمشیر را زدم، وارد جهنم شد! این جمله باز بالاتر است: «و والله لو ان الحسن و الحسین فعلا مثل الذی فعلت ما کانت لهما عندی هوادة»؛ به خدا سوگند، اگر این کاری را که تو کردی، حسن و حسین من بکنند، پیش من هیچ گونه عذری نخواهند داشت. «و لا ظفرا مئی باراده»؛ هیچ تصمیمی به نفع آنها نخواهم گرفت. «حتی أخذ الحق منهما و اذیح الباطل ان مظلمتهما»؛ حق را از آنها هم خواهم گرفت. امیرالمؤمنین علیه الصلاة والسلام با آن که می داند حسن و حسین معصومند؛ اما می گوید اگر چنین اتفاقی هم - که نخواهد افتاد - بیفتد، من ترحم نخواهم کرد. این شجاعت است.

البته این شیوه برخورد، عناوین گوناگونی دارد. از یک دیدگاه عدل است و از دیدگاه دیگر ملاحظه قانون و احترام به آن است؛ اما از دیدگاه دیگر هم، شجاعت و قدرت تسلط بر نفس است. امروز من، شما و آحاد ملت ایران، به این شجاعت احتیاج داریم و هر کس که کارگزار این حکومت است و دستش به چیزی از بیت المال مسلمانان می رسد و مردم بیشتر به او اطمینان دارند، بیشتر به این شجاعت احتیاج دارد. دیگر دنیای امروز هم متشکل از جهالی مثل ابی لهب و ابی جهل نیست. امروز کفار، معاندان و زیرکهای درجه اول عالم، کسانی اند که مهمترین مسائل سیاسی و تبلیغاتی را در مشت خود دارند. اینها که سیاستهای دنیا را می چرخانند، ملتها را می گردانند، حکومتها را عوض می کنند، مناطق دنیا را تصرف می کنند، جنگ به وجود می آورند، جنگ از بین می برند، نظامها را برمی چینند، نظام به وجود می آورند - این قدرتهای خادع حلیه گر مکار درجه اول دنیا همه امروز متوجه جمهوری اسلامی اند و سیاستشان در مورد جمهوری اسلامی این است که این نظام و ملت ایران را تحقیر و استهزاء و تخطئه کنند و بگویند شما اشتباه می کنید که بر طبق عرف پذیرفته شده دنیا عمل نمی کنید. اشتباه می کنید که تسلیم سیاستهای جهانی و بین المللی امریکا و ابرقدرتها نمی شوید. در قضیه فلسطین اشتباه می کنید؛ در قضیه بوسنی و در قضایای



دیگر مسلمانان اشتباه می‌کنید و مانند این حرفها.

امروز، سیاست این است. نه امروز، از اول انقلاب این طور بود که ملت ایران را تخطئه کنند. مسؤولان ایران و هر کس را که با آنها جدیتر مخالف است، بیشتر تخطئه کنند. هر کاری که از آن بیشتر ضرر می‌بینند، بیشتر آن را به باد تمسخر بگیرند. رفتار با زن را مسخره کنند؛ دانشگاه را مسخره کنند؛ عبادت را مسخره کنند؛ نماز جماعت را مسخره کنند؛ مصرف نکردن مشروبات الکلی و اجرای حدود الهی را مسخره کنند.

عزیزان من! گاهی همین تمسخرها و تحقیر و توهین کردنها، آدمهای بزرگی را مستأصل و بیچاره می‌کند؛ آن طور که به اجبار هم‌رنگ جماعت می‌شوند. آن وقت ابرقدرتها دستهایشان را روی دلشان می‌گذارند، مخفیانه قاه قاه می‌خندند که کارشان را پیش بردند و مانعی را از سر راه برداشتند! آن قدر فلان جریان انقلابی را در دنیا مسخره می‌کنند که علناً و صریحاً، آرمانها، آرزوها و شعارهای انقلابی خودش را پس بگیرد، یا تخطئه و یا حتی مسخره کند. در صحنه سیاست جهانی دیده شد، کسی که در حضور دشمنان دیروز خودش ایستاد؛ به امروز خودش متلک گفت، برای این که هم‌رنگ جماعت شود، و آنها خندیدند! البته آنها وقتی چنین چیزی را می‌بینند، دلشان را خوش می‌کنند و می‌گویند: به به! شما چقدر آدم متمدّن و چیزفهمی هستید! اما در واقع یک مانع را از پیش رو برداشته‌اند. بدین گونه موانع را از بین می‌برند.

این جاست که شیعه معتقد به علی بن ابی طالب علیه السلام باید از شجاعت آن حضرت درس بگیرد. «لاتستوحشوا فی طریق الهدی لقلّة اهلہ»؛ وحشت نکنید. از روگرداندن و اعراض دشمن احساس تنهایی نکنید. از تمسخر دشمن درباره آنچه در دست شماست - که گوهر گرانبهایی است - عقیده تان سست نشود. شما گوهر گرانبهایی را در مشت گرفتید و کار عظیمی انجام دادید. گنجی تمام نشدنی را در داخل کشور خودتان کشف کردید، به اسلام رسیدید، به استقلال و آزادی رسیدید و توانستید خود را از یوغ قدرتها خارج کنید. زمانی این مملکت، این دانشگاه، این تهران، این پادگانها، این نیروهای مسلح، این ادارات دولتی، این وزارتخانه‌ها، این دستگاههای اطلاعاتی، همه و همه، تیول امریکا بود. امروز اگر این ملت در دورترین نقاط کشور، در کوره ده‌های این کشور، کسی را طرفدار امریکا ببیند، سایه اش را با تیر می‌زند. زمانی در این مملکت، ملتی وجود نداشت، آریایی وجود نداشت، مجلسی وجود نداشت، انتخاباتی وجود نداشت. همه چیز تشریفاتی، صوری، دروغی و تصنعی بود. دوران پهلوی برای این ملت واقعاً دوران عجیبی بود. مثل این که کارخانه عظیمی را در داخل یک سالن درست کنند! وقتی نگاه می‌کنید می‌بینید کارخانه است و تجهیزات کارخانه است. وقتی نزدیک می‌روید، می‌بینید همه چیز از نایلون و از پلاستیک، بازیچه درست شده است. مانند عمارت عظیمی با مجسمه‌ها و ستونها و سقفهای مرتفع، که آدم خیال کند کاخی عظیم است؛ اما وقتی نزدیک رفت، ببیند از برف درست کرده‌اند!

دانشگاه، جریان روشنفکری، مجله و روزنامه، مجلس و دولت، همه صوری بودند. فقط جریان دین که جریانی عمومی و مردمی بود، حقیقی بود، که به آن هم با نظر بغض و نفرت نگاه می‌شد. البته یک جریان کم‌رنگتر و بسیار کوچکتر، به صورت وطن پرستی و میهن دوستی هم در گوشه و کنار وجود داشت. چنین وضعی برای این ملت درست کرده بودند. شما آمدید همه چیز را پایه‌گذاری اساسی کردید. امروز در این مملکت علم رشد می‌کند، صنعت رشد می‌کند، دانشگاه رشد می‌کند، شخصیت انسانها رشد می‌کند، افکار رشد می‌کند، آزادی - به معنای حقیقی کلمه - رشد می‌کند، تحصیلات رشد می‌کند. حرکت این ملت، آرام آرام، به جایی می‌رسد که جایگاه خود را در دنیا پیدا کند. دیروز کسی در دنیا به ملت ایران اعتنا نمی‌کرد. آنهايي که این جا می‌آمدند، از خود این ملت حقّ توخّش می‌گرفتند! شما امروز یک ملت و دارای یک رأی مهمّید. در هر قضیه مهمّ دنیا که ملت ایران با آن جدّاً مخالف باشد، آن قضیه پیش نمی‌رود. امروز این ملت و این نظام و این حکومت و این کشور بزرگ، بحمدالله در دنیا چنین وضعی دارند. جلوه ملت ایران چشمها را بتدریج متوجّه به خود می‌کند. شما این را به دست آورده‌اید.



حال بگذار دشمن تحقیر کند و هرچه می خواهد بگوید.

شجاعت علی بن ابی طالب علیه السلام و ایستادگی او در مقابل باطلی که می خواستند بر او تحمیل کنند، امروز درس بزرگ ما از شرحی است که درباره آن بزرگوار گفتیم. من همه شما عزیزان را توصیه می کنم که تقوای الهی را در معنایی که عرض شد، باکمال مراقبت و دقت، در نظر بگیرید و تعقیب کنید و پیش بروید. خدا کمک خواهد کرد. در این مدت هفده سال، سایه نام امیرالمؤمنین علیه الصلاة والسلام بر این ملت بود و این ملت از انوار آن بزرگوار استضاءه و استفاده کرد. به کوری چشم دشمن، بیشتر از این استفاده خواهیم کرد و پیش خواهیم رفت تا ان شاء الله جامعه ما حقیقتاً جامعه علوی شود. در خطبه دوم در این باره بیشتر صحبت می کنیم.

بسم الله الرحمن الرحيم

والعصر. انّ الانسان لفي خسر. الا الذين امنوا و عملوا الصالحات. و تواصلوا بالحقّ و تواصلوا بالصبر.

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين. والصلاة والسلام على سيدنا و نبينا و حبيب قلوبنا ابي القاسم محمد و علي آله الأطيبين الأطهرين المنتجين. سيما اميرالمؤمنين علي بن ابي طالب و حبيته فاطمة الزهراء سيّدة النساء العالمين. و سبطي الرّحمة و امامي الهداة الحسن و الحسين و علي بن الحسين زين العابدين و محمد بن علي الباقر و جعفر بن محمد الصادق و موسي بن جعفر الكاظم و علي بن موسي الرضا و محمد بن علي الجواد و علي بن محمد الهادي والحسن بن علي العسكري والحجة القائم الهادي المهدي. حججك علي عبادك و امنائك في بلادك و صلّ علي ائمة المسلمين و حماة المستضعفين و هداة المؤمنين.

امروز، هم موضوع انقلاب مطرح است - چون ایام، ایام سالگرد انقلاب است - و من ان شاء الله باید صحبت کوتاهی در این زمینه عرض کنم؛ هم مسأله مهم انتخابات در پیش است که چند جمله ای درباره این موضوع مهم باید گفته شود و هم راهپیمایی روز بیست و دوم بهمن که مظهر حضور مردم در صحنه های شهرها و خیابانهاست، و بعد از آن راهپیمایی روز قدس مطرح است که درباره همه اینها باید صحبت کنم.

من مطلب را این طور می خواهم آغاز کنم که انقلاب بزرگ اسلامی ایران، حقیقتاً انقلابی استثنایی بود. ما انقلابیهای دیگری را، هم در تاریخ خوانده ایم و هم در زمان خودمان مشاهده کرده ایم. کاش شما مردم عزیزمان با کتابها و نوشته های تاریخی، بیشتر اُنس می گرفتید و آنچه را که من می خواهم در چند کلمه برایتان عرض کنم، خودتان در کتابها و تفصیل مطالعه می کردید که چیزی جای آن را نمی گیرد. واقعاً این انقلاب با انقلابیهای دیگر فرق داشت.

این فرق، هم در چگونگی به وجود آمدن آن و هم در انگیزه به وجود آمدن حرکت مردم دیده می شود. از جنبه دوم می توانیم آن را مثلاً با انقلاب اکتبر روسیه که ماجرای هفتاد، هشتاد ساله کمونیستی از بطن آن برخاست، مقایسه کنیم تا ببینید آن انقلاب و شورش مردمی، چطور و با چه شعارهایی به وجود آمد. در جریان آن انقلاب چقدر فاجعه آفرینی شد؛ این جا چگونه بود. اصلاً تفاوت از زمین تا آسمان است. البته این مقایسه با انقلابیهای است که مردمی هستند؛ چون آن انقلاب هم مردمی بود. قبل از آن هم انقلاب کبیر فرانسه بود که اسمش انقلاب است؛ اما در واقع

کودتایی نظامی به شمار می رفت و واقعاً فاصله اش با انقلاب به قدری است که اصلاً نمی شود این دو را با هم مقایسه کرد. انقلاب ما از نظر عظمت، سلامت، طهارت، دوری و اجتناب از گمراهیها و فاجعه آفرینیهای که در شورشهای مردمی همه جا دیده می شود و از نظر استمرار و نیز تواناییها و اقتدار و کارهایی که انجام داد، انقلاب عجیبی است.

بنده در زمان مسؤولیت قبلی خودم - ریاست جمهوری - به کشوری سفر کردم که هم بزرگ است و جمعیت زیادی دارد و هم انقلابی در آن به وقوع پیوسته بود. روزی که بنده به آن کشور - که نمی خواهم اسمش را بیاورم - رفتم، نوزده سال از انقلابشان گذشته بود. در حال حرکت از فرودگاه به طرف محلی که برای ما در نظر گرفته بودند، رئیس



جمهور آن کشور، کنار من در اتومبیل نشسته بود و راجع به بعضی از امور صحبت می کردیم. من دیدم بعضی خیابانها را بسته اند و کارگران کار می کنند. گفتم: «مثل این که مشغول کارهایی هستید؟» گفت: «بله؛ ما تا امسال فرصت نکرده بودیم آسفالت خیابانهای پایتخت را که در انقلاب خراب شده بود، ترمیم کنیم. امسال فرصتی به دست آمده است و آسفالت خیابانها را بعد از نوزده سال، ترمیم می کنیم!» ببینید؛ این کارآیی انقلابهاست. انقلابهایی که ما دیده ایم همه همتشان صرف نگه داشتن خودشان می شد. نه یک انتخابات درست، نه یک سازندگی ای در کشور و نه بنای تازه ای. آن انقلابهایی که بسیار پیشرفته بودند، برنامه های پنج ساله و چند ساله اعلام می کردند؛ اما صوری بود و در باطن تقریباً چیزی نداشت. غالباً هم این انقلابها یکی پس از دیگری به دلیل کم کاریها، ناتوانیها و عیوب دیگرشان، شکست خوردند؛ چه کمونیستها و چه غیرکمونیستها که به هر حال چپ بودند. آری؛ نوزده سال از انقلابشان گذشته بود، تازه به فکر افتاده بودند که پولی هم خرج ترمیم خیابانهای پایتخت کنند!

ببینید چقدر فاصله است با انقلابی که شما به وجود آوردید و توانایی و کارآیی معجزآسایی که انقلاب شما دارد. بنده، باز در همان دوران، به کشور دیگری رفتم که قبلاً مستعمره پرتغالیها بود. آن جا هم ظاهراً هشت، نه سال از انقلابشان می گذشت. رئیس جمهور آن کشور هم یکی از شخصیت‌های معروف آن منطقه به شمار می رفت که البته اکنون از دنیا رفته است. در حال عبور از خیابانها، به نظرم رسید که مغازه ها خالی است. بعد، اعضای هیأت ما که خیابانها را گشته بودند، آمدند و گفتند در مغازه ها اصلاً جنسی نیست! چند قلم جنس، آن هم به مقدار کم و کوپنی وجود دارد. با گذشت هشت، نه سال از انقلاب، هنوز مردم در نهایت عسرت زندگی می کردند. البته، در محاصره اقتصادی بودند؛ دشمنانی به آنها هجوم می آوردند و مثل دیگر انقلابها، عرصه را بر آنها تنگ کرده بودند. یک شب هم که برای ما مهمانی دادند، من دیدم آن آقا - که مردمش در گرسنگی به سر می بردند و مغازه های پایتختش خالی از جنس بود - با آن ملت و کشور و انقلاب، رفتاری مثل رفتار حکام قبل از خودش داشت؛ همان حکامی که علیهمشان انقلاب کرده بود. رفتار او تداعی کننده رفتار همان سردار پرتغالی بود که در آن جا حکومت می کرده است؛ همان رفتار، همان تبختر و همان حالت کبریایی! برای ما تعجب آور بود. آن روز بنده رئیس جمهور بودم. یک طلبه بودم، زندگی ما هم زندگی طلبگی بود. بالاتر از ما هم امام بزرگوار قرار داشت که زندگی اش مظهر صفا و سادگی بود و آن طور زندگی می کرد. ملت هم با آن عشق و علاقه، امام را واقعاً دوست می داشتند و حاضر بودند حتی جانهایشان را در راه او بدهند. غرض این که، انقلابهای دیگر این طور بوده اند. انقلاب ما واقعاً استثنایی بوده است؛ هم از لحاظ شعارها و هدفها، هم از لحاظ روشها، هم از لحاظ کیفیت به قدرت رسیدن و نابود کردن دشمن و از بین بردن رژیم فاسد قبلی و هم از نظر استمرار راه و قوت و قدرت سازندگی که از خود نشان داده است. این انقلاب، انصافاً از جهات مختلف فوق العاده است؛ اما یک خصوصیت بسیار عظیم در آن است که من می خواهم درباره این خصوصیت، چند کلمه ای صحبت کنم.

بنده این خصوصیت را در ذهن خودم با تشکیل نظام جمهوری اسلامی مقایسه کردم. یعنی اگر بپذیریم این انقلاب دو کار مهم کرده است؛ یکی تشکیل نظام اسلامی است که این اتفاق عظیم در طول تاریخ، از صدر اسلام تا کنون، آن هم در چنین دنیایی و در چنین منطقه ای سابقه نداشته است. کار دوم انقلاب عظیم شما مردم - که عظمتش قابل مقایسه با کار اول و به اندازه آن و حتی به اعتقاد بعضی، بالاتر از آن است - زنده کردن هویت اسلامی در دنیاست. یعنی آحاد امت مسلمان در هر جای دنیا، بر اثر این انقلاب، احساس وجود، شخصیت و قدرت کردند و خودشان را از حالت یک مجموعه یا یک فرد یا یک ملت محکوم، خارج دیدند. بعضی از آنها در صحنه های سیاسی حضور پیدا کردند و حکومت‌هایی را در اختیار گرفتند، یا سعی کردند در اختیار بگیرند. در کشوری مثل الجزایر، این احساس هویت اسلامی به آن جا رسید که مسلمانان توانستند در انتخابات پیروز شوند. این کار آن قدر برای استکبار خطرناک بود که علیه برندگان انتخابات، کودتای نظامی کردند؛ آنها را گرفتند و به زندان انداختند و به سرکوب و تار و مار





کردن مردم پرداختند. البته نخواهند توانست این شعله و آتش را از بین ببرند؛ اما فعلاً تا مدتی خیال خودشان را راحت کرده اند. در کشوری مثل ترکیه، این هویت و حضور اسلامی به آن جا رسید که در همین چند هفته پیش، جمعیتی که مردم آن را به عنوان مسلمان می شناختند، از تمام احزاب دیگر پیش افتاد. البته این جا هم، باز استکبار و دشمنان - امریکا و دستیاران امریکا - با اقدامی شبیه آنچه در الجزایر شد - منتها به شکلی دیگر - دست به کار شدند که نگذارند آن حزب، دولت تشکیل دهد.

در افغانستان، همین حضور اسلامی، دولت شوروی را با آن عظمت و ارتش چند میلیونی - که از لحاظ حجم و تجهیزات، ارتش اول دنیا بود - مجبور به بیرون رفتن کرد. البته بعد، برادران افغانی این نعمت الهی را ناشکری کردند؛ «الم تر الي الذین بدلوها نعمت الله کفراً». برادران افغانی ما گوش کنند! مبدا این آیه شامل حالشان باشد: «الم تر الي الذین بدلوها نعمت الله کفراً و احلوا قومهم دار البوار». برادران افغانی مواظب باشند! تا به حال ناشکری کردند؛ به جنگ داخلی روی آوردند و اختلاف و بکش بکش راه انداختند. بلایی بر سر شهرهای خودشان آوردند که روسها و کمونیستها نیاورده بودند. باید عملشان را اصلاح کنند و به راه حق و حساب برگردند. فراموش نکنند، این اسلام بود که توانست آنها را بر شوروی پیروز کند.

باری؛ در بسیاری از کشورهای دیگر دنیا، به برکت همین احساس هویت و بیداری اسلامی که این انقلاب به وجود آورد، امروز جمعیت‌های اسلامی حضور دارند، قوی اند و برای خودشان آینده دارند. اگر بگذارند، احتمال دارد دولت هم تشکیل دهند. این جمعیتها، مخالفان و دشمنان اسلام را تهدید می کنند؛ امریکا را دشمن می شمارند، دشمنان اسلام را دشمن می شمارند. این موضوع، بیشتر از همه چیز استکبار جهانی را خشمگین می کند. البته وقتی امریکاییها، یا همدستانشان، یا شبکه صهیونیستی خبرگزاریها و روزنامه نگاران دنیا، می خواهند علیه انقلاب و ملت ایران قلمفرسایی کنند یا حرف بزنند، تهمت‌هایی را ردیف می کنند و می گویند: شما ضد حقوق بشرید، حقوق زن را رعایت نمی کنید، می خواهید سلاح اتمی درست کنید و غیره. اما اینها ظاهری است؛ بهانه است. باطن قضیه این نیست. باطن قضیه همین موضوعی است که عرض کردم. اینها می گویند شما چرا موجب شده اید که در دنیا هر جا مسلمانی هست، احساس هویت کند، بیدار شود، طلبکار شود و از حالت بره ای مطیع و رام و زیرکارد بیرون آید؟! انقلاب اسلامی چنین تحوّل عظیمی را در شخصیت و روح و وجود مسلمانان در همه عالم به وجود آورده است و باید هم به وجود بیاورد و این را هم خبر داریم که آنها از این موضوع به شدت عصبانی اند. استکبار در مقابل این پدیده دو راه بیشتر ندارد. اگر توانست یکی از این دو راه را در پیش گیرد، خود را از خطر بیداری اسلامی نجات می دهد. به هر حال، انقلابی به وجود آمده است و حکومت مقتدری با رهبر عظیمی مثل امام راحل، خود را به دنیا نشان داده است. اگر می توانستند جلوی او را بگیرند، علاج آن بود؛ اما نتوانستند و این اتفاق افتاد. حال که اتفاق افتاده و کار گذشته است، چه کار کنند؟ دو راه بیشتر ندارند. اگر نتوانستند یکی از این دو راه را بروند و به یکی از این دو مقصود برسند، خطر از سر استکبار برطرف شده است، وگرنه خطر هست. تلاش آنها برای این است که یکی از این دو راه را در پیش گیرند. یکی این است که جمهوری اسلامی؛ این بنای مستحکم را مضمحل کنند و از بین ببرند. اگر بتوانند چنین کاری بکنند، برای مسلمانان عالم تجربه می شود و می گویند: «خوب؛ چه فایده ای دارد! ما زحمت بکشیم، کشته بدهیم، این همه مشکل برای خود درست کنیم و آخرش هم بعد از پنج سال، ده سال، پانزده سال، مثل ایران شویم. جمهوری اسلامی از بین رفت، تمام شد.» این یک تجربه می شود. خطر از سر دشمن، به خیال خودش، برطرف می گردد. این تحلیل آنهاست. البته ما در این خصوص هم حرف داریم. اگر این کار نشدنی و رؤیایی بی تعبیر؛ یعنی از بین بردن جمهوری اسلامی - العیاذ بالله - روزی انجام گیرد، باز مشکل استکبار لاینحل باقی خواهد ماند؛ هر چند آنها خیال می کنند مشکلشان حل خواهد شد. به این دلیل تلاش می کنند بلکه بتوانند این نظام را با محاصره اقتصادی، جنگ و تهدید، مضمحل کنند و از بین ببرند. تا کنون چندین بار هم تصمیم گرفتند



کارهای خطرناک بکنند؛ اما دیدند نمی شود. به هر حال گیر کرده اند؛ مانده اند که با جمهوری اسلامی چه کنند! راه دوم که به خیال آنها از راه اول آسانتر است؛ اما همان اثر را دارد، این است که کاری کنند جمهوری اسلامی بماند، لکن با استکبار - دشمن دیروز - کنار بیاید و دست از شعارهای مخالف خود بردارد. اگر این کار هم انجام گیرد، باز خطر از سر استکبار برطرف شده است. چرا؟ چون سازش و کنار آمدن جمهوری اسلامی با استکبار، روحیه مسلمانان را - که در همه جای دنیا روحیه پیدا کرده اند - دچار ضربه و صدمه خواهد کرد و خواهند گفت: «فایده ای ندارد! ملتها جان می کنند، زحمت می کشند، بعد رهبران، مثل رهبران جمهوری اسلامی ایران می شوند. ببینید چه کردند! در نهایت تن به سازش دادند!» باز خطر از سر استکبار برطرف خواهد شد. تمام کارهایی که امروز امریکا و صهیونیسم و مزدوران و ایادی آنان و شبکه تبلیغاتی و نظامی و امنیتی و بقیه وابستگانشان می کنند، در جهت یکی از این دو راه است. می گویند یا ضربه بزنی که جمهوری اسلامی از بین برود، یا فشار بیاوریم که مسؤولان جمهوری اسلامی بیایند بگویند ما با شما آشتی می کنیم! خوب؛ بالأخره آنها هم آرزوهایی دارند! بالأخره رؤسایشان هم جوانند و آرزو بر جوانان عیب نیست! بگذار آرزو کنند که یا جمهوری اسلامی را دچار شکست و اضمحلال کنند، یا جمهوری اسلامی را وادارند که از امریکا عذرخواهی کند و بگوید ما این چند ساله بدی کردیم؛ به شما بد گفتیم، مرگ بر امریکا گفتیم، شما ببخشید! آنها آرزوی خودشان را دارند؛ اما نکته اساسی این جاست که آیا این آرزوی خام، شدنی است یا نه؟ من عرض می کنم: ملت ایران! ای کسانی که در زمان حاضر بزرگترین حماسه تاریخ معاصر را به وجود آوردید! بدانید که این آرزوهای امریکا در یک صورت نشدنی و در صورت دیگر کاملاً شدنی است. در چه صورتی نشدنی است؟ در صورتی که آحاد و قشرهای مردم، همچنان که در این هفده سال در صحنه حضور داشتند، انقلاب را مال خودشان و مسؤولان را از خودشان دانستند و به مسائل کشور و انقلاب حساس بودند، از اکنون به بعد هم در صحنه حضور داشته باشند، انقلاب را مال خودشان بدانند - که هست - مسؤولان را از خودشان بدانند - که هستند - به مسائل انقلاب بی اهمیت نباشند و نسبت به کشور و انقلاب خودشان احساس مالکیت کنند. اگر این باشد - که تا امروز بحمدالله بوده است - نه امریکا که اگر ده ابرقدرت مثل امریکا هم در دنیا باشند، نخواهند توانست مویی از سر این انقلاب کم کنند. تا امروز هم که دشمن نتوانسته هیچ غلطي بکند، به همین دلیل بوده است. مردم در جنگ، در انتخابات، در راهپیمایی و در همه پرسي حضور پیدا کردند. هر کاری که این دولت و نظام و مسؤولان داشتند، با مراجعه به مردم انجام شد. برای هر جا کمک مالی خواستند، مردم تلّ کمکهایی مالی را مثل کوه به وجود آوردند. برای جنگ پول خواستند، زنها گوشواره هایشان را هم هدیه کردند. برای جنگ خون خواستند، همه نوع آدمی آستینش را بالا زد و گفت: «این خون من.» جوان خواستند، جوان از درس و مدرسه و کسب و کار و زراعت و پدر و مادر و همه چیز خود گذشت و به جبهه رفت. پدران و مادران هم جوانان را دادند و رفتند؛ پشت سرشان را هم نگاه نکردند. نتیجه این شد.

شما خیال نکنید امریکا از لحاظ قدرت مادی ضعیف است؛ نخیر! قوی است و همه چیز دارد؛ اما چیزهایی که او دارد، بر آنچه که این انقلاب دارد، کارگر نیست. آن امکانات، رژیم را تهدید می کند که با کودتا روی کار آمده است و یا با مردم خود ارتباط ندارد. نظام اسلامی چیزی دارد که بمب و حمله خارجی و مانند آنها بر آن کارگر نیست؛ بلکه آن را مستحکم تر می کند و آن «مردم» است. نظام اسلامی مردم را دارد. تا مردم با نظام اسلامی اند؛ تا مردم اگر ببینند سروصدایی است، پنجره ها را باز می کنند ببینند چه خبر است و اگر به وجود آنها احتیاج است بروند؛ تا جوانان به مسائل انقلاب، احساس حمیت می کنند؛ تا سیاست جزو زندگی مردم است؛ دانشگاه سیاسی است، بازار سیاسی است، جامعه روحانیت سیاسی است و همه و همه در مسائل سیاسی دخالت می کنند، نظر می دهند و تحلیل می کنند، کاری از امریکا و غیر امریکا و بمب اتم و تجهیزات و فناوری و پول و دلار و غیره برنخواهد آمد. این، بخش اول قضیه.



بنابراین، دشمن نمی تواند هیچ کاری بکند. اما اگر این نظام اسلامی، مردم را از دست بدهد؛ مردم بی توجه و دلسرد شوند، ایمانشان سست شود، به فکر زندگی شخصی خودشان بیفتند؛ هر کسی بگوید ما چند سال در خدمت انقلاب بودیم، دیگر بس است، برویم سراغ کارمان؛ تاجر برای تجارت خود، کاسب برای کسب خود، زارع برای زراعت خود، دانشجو و طلبه برای درس خود و آن یکی برای تبلیغ خود، ارزش بیشتری قائل شوند، مسائل کشور و انقلاب، البته آسیب پذیر است. ما از آسمان که نیفتاده ایم! ما ذاتاً که بر ملتهای دیگر؛ امتهای تاریخ و گذشتگان خودمان، رجحانی نداریم. رجحان این ملت به دلیل انتخاب راه خدا و ایمان بود؛ به سبب حضورش بود که «من کان الله کان الله له»؛ هر کس در خدمت اهداف الهی باشد، خدا کمکش می کند. «و لینصرن الله من ینصره»؛ هر کس خدا را نصرت کند، خدا هم نصرتش می کند. تا به حال این طور بود. اگر خدا را نصرت نکنیم، قضیه به عکس و طور دیگری می شود و دشمن، مسلط خواهد شد.

ملت عزیز! مواظب و مراقب باشید، راه خدا را گم نکنید. کشور ما افتخارش این بوده است که توانسته در طول مدت کمی، نهادهای قانونی را به وجود آورد و مجلس شورای اسلامی تشکیل دهد. چهار دوره این مجلس بحمدالله با خوبی و اقتدار تمام مشغول بوده و قانون گذاشته و وظایف خود را انجام داده است. حال هم انتخابات دوره پنجم در پیش است و مردم باید شرکت کنند. وظیفه و تکلیف شرعی است. مردم در انتخابات ریاست جمهوری، تشکیل دولت، شورای نگهبان، مجلس خبرگان و همه نهادهایی که برای این کشور لازم بود، مستقیم یا غیر مستقیم نقش داشتند و وظیفه خودشان را انجام دادند و این کشور و این نظام، هیچ وقت بی قانون، بی رئیس جمهور، بی مجلس و معطل نماند. فقط در یک مورد دلخوشی دشمنان این بود که اگر امام بزرگ این مردم از دنیا برود، چه خواهد شد. لابد کارها لنگ خواهد شد. اما، باز به همت مردم و مسؤولان و کسانی که وظیفه داشتند و همچنین عموم مردم، بحمدالله خواسته آنها عملی نشد و کاری که باید انجام می گرفت، به بهترین وجهی انجام شد. بنابراین، افتخار ملت به این است.

عزیزان من! انتخابات در پیش است. من به شما عرض می کنم همه در انتخابات شرکت کنید. همه در روز رأی گیری برای نمایندگی مجلس، نامزد انتخاباتی مشخص کنید و اسم آنها را در ورقه ها بنویسید و در صندوقهای انتخابات بیندازید. همه این کار را بکنند. بگردید آدمهای صالح را پیدا کنید.

مجلس شورای اسلامی، مهم است. مجلس شورای اسلامی، به اعتباری، حساسترین و مؤثرترین نهاد قانونی کشور است. اگر نماینده ای بی علاقه به انقلاب و کشور و بی اعتقاد به قانون اساسی به مجلس راه پیدا کند که مصالح این کشور برایش مهم نباشد؛ دشمنیهای استکبار جهانی را نفهمد، دلش بخواهد که از استکبار جهانی تملق بگوید و در روزنامه ها و مجلات وابسته به صهیونیستها اسمش را درشت بنویسند و بگویند فلانی با سیاست نظام جمهوری اسلامی مخالفت کرد؛ چنین نماینده ای مجلس را خراب می کند، ملت را خراب می کند، کشور را هم خراب می کند؛ پس به درد نمی خورد. اگر نماینده ای بر سر کار آید که قبل از ورود به مجلس، خود را وامدار دیگران کرده و مجبور باشد در مجلس وام آنها را ادا کند؛ نانهایی به قرض گرفته باشد و بخواهد به مجلس که رفت، قرض خود را ادا کند؛ به درد نمی خورد. اگر نماینده ای به مجلس برود که از مسائل کشور درک لازم را نداشته باشد؛ فاقد هوشمندی، آگاهی، سواد و معرفت لازم باشد، به درد نمی خورد. نمایندگی کار مهمی است. من خواهش می کنم برادران و خواهرانی که - بینهم و بین الله - می بینند این کار از عهده آنها برنمی آید، پیشقدم نشوند. البته این حرف ما موجب نشود که بعضی وسوسه شان بگیرد و احتیاطاً کنار بروند؛ نخیر. کسانی که احساس می کنند می توانند، وظیفه شرعی است که بیایند. همه چیز در این نظام الهی باید از راه تقرب به پروردگار و قصد قربت حل شود. رأی هم که می دهید، انتخاب هم که می کنید، برای خدا باشد. انتخاب هم که می شوید، باز مسأله، عمل به تکلیف خدایی است. بنده هم که این جا حرف می زنم، باید به عنوان تکلیف خدایی حرف بزنم. آن کسانی هم که به مردم، نامزد



انتخاباتی معرفی می کنند، آنها هم باید برای رضای الهی و مصالح این کشور این اقدام را انجام دهند. البته بحمدالله گروههای مختلف در این کشور همه به این انتخابات اظهار علاقه مندی و دعوت کرده اند. من از همه کسانی که در این کار، تلاش صحیح و منطبق بر اصول و ضوابط دارند، تشکر می کنم. البته مردم هم می دانند بایستی به چه کسانی اعتماد کنند و از چه کسانی حرف بشنوند. هر کس افرادی را می شناسد و معرفی آنها برایش اطمینان ایجاد می کند؛ یعنی احساس می کند که از لحاظ شرعی مشکلی ندارد، بر طبق معرفیها اقدام کند. ممکن است همه کاندیداها را نشناسد، یک عده هم معرفی می کنند. مهم، رعایت موازین است.

من در عید نوروز امسال، همه آحاد مردم را به انضباط اجتماعی و اقتصادی دعوت کردم. حال زمان رعایت آن است. همه انضباط را رعایت کنند. همه دقت داشته باشند که درست حرکت کنند. کار غیرقانونی نکنند؛ کار غیراخلاقی نکنند؛ سوءاستفاده نشود؛ از بیت المال صرف و خرج نشود؛ از یکدیگر بدگویی نکنند؛ به یکدیگر اهانت نکنند. این ملت هم ملت روشن و متدیّنی است؛ ملتی است که به آرمانهای انقلاب معتقد است و انقلاب را دوست دارد. انقلاب می تواند این کشور را نجات دهد. بدانید! اگر ارزشهای انقلابی فراموش شد، هیچ قدرتی نخواهد توانست مشکلات این کشور را برطرف کند و آن را بسازد. ارزشها و شعارهای انقلابی، ابزارهای حرکت و تضمین کننده حضور آحاد این ملتند. اینها می توانند کشور را نجات دهند. این کشور، مدتها به این شعارهای انقلابی احتیاج دارد تا استخوانهایش محکم شود؛ تا آسیب ناپذیر و ساخته شود و دشمن از او قطع طمع کند. مردم به کسی رأی خواهند داد و دنبال معرفی اش خواهند رفت که اطمینان پیدا کنند، متدیّن، پایبند و وفادار به آرمانهای انقلاب است. اینها ملاک است. اگر کسی چنین افرادی را معرفی کند، از او خواهند پذیرفت. بنابراین، اولاً انتخابات مهم است و همه باید در آن شرکت کنند. ثانیاً کاری است که می تواند بدون اندک اشکالی انجام گیرد، کمترین که بحمدالله تا به حال - در دوره های قبل نیز همین طور بوده است - خوب انجام گرفته است.

عزیزان من، توجه کنید! درباره راهپیمایی بیست و دوم بهمن هم که در ابتدای این خطبه اشاره کردم، حضور شما در خیابانها تجسم عینی و محسوس حضور ملت و پشتیبانی از آرمانهای انقلاب است. چیزی که هیچ تحلیلی نمی تواند آن را نفی و انکار کند، همین حضور خیابانی شماست که هر سال تکرار شده و هر بار مثل تیری در چشمان بدخواهان نشسته و آنها را آزرده است. اهمیت این حضور بسیار زیاد است. امیدوارم ان شاءالله با همت امت مسلمان، یک بار دیگر دشمنان ملت مسلمان و جمهوری اسلامی احساس ناکامی کنند، که کرده اند و خواهند کرد.

بسم الله الرحمن الرحيم  
قل هو الله احد. الله الصمد. لم یلد و لم یولد. و لم یکن له کفو احد.